

همدلی با آقای انتظار

بازگشایی مجله "دنیای تصویر" بعد از حدود ۱۸ ماه

چاپ شده در : روزنامه اعتماد

زمان انتشار : مهر ماه ۱۳۸۸

بیش از یک سال و نیم پیش، در آخرین شماره روزنامه «اعتماد» در سال ۸۶، یادداشتی با عنوان فرعی «درباره توقیف دنیای تصویر» نوشته بودم که عنوان اصلی اش به قرینه اتفاق باورناپذیر و ناگهانی توقیف این مجله، نام کم‌دی جنون‌آمیز استنلی کریمر «دنیای دیوانه دیوانه دیوانه» بود. آن جا بخش‌های مختلفی از حرف‌های علی معلم – صاحب امتیاز و تفکر مجله «دنیای تصویر» – را نقل کرده بودم که همه در وصف فیلم «مردی برای تمام فصول» فرد زینه‌مان، متن نمایشنامه و فیلمنامه رابرت بولت برای این فیلم و البته باورها و منش و روش سِر توماس مور (پل اسکافیلد) در آن بود که البته به گواهی تاریخ، با توماس مور واقعی بسیار تفاوت داشت و همین مردی که در فیلم تصویر شده، با حقانیتی چندصدبرابر مور واقعی مبنای بحث من و علی معلم در گفت و گو و پرونده مورد اشاره در آن یادداشت بود. حالا و بعد از این همه مدت که بیهوده این وقفه به طول انجامید، دلایل گوناگونی برای ابراز اشتیاق وجود دارد: از قطع بزرگ مجله و این که تنها مجله سینمایی است که از عنصر جوهری سینما یعنی «عکس» و تصویر در ابعاد درست و به‌قاعده‌اش بهره می‌گیرد تا دوری و پرهیزی که از احتیاط و محافظه‌کاری رایج دارد و از اشاره‌ها و کنایه‌های یادداشت سردبیر تا مطالب برخی نویسندگان در بحث بر سر سیاستگذاری‌های معاونت سینمایی یا جشنواره فجر یا سطح کیفی فیلم‌های ایرانی یا تحلیل فیلم‌های روز نه‌چندان باب‌طبع نگاه رسمی امروز و این‌جا تا تقویت احتمال برگزاری تنها جشن مستقل این سینما-منظورم از مستقل بیش از آن که صرفاً وجه اقتصادی برپایی جشن باشد، آزادی در بخش داوری آن بدون اعمال نظرات رسمی است- یعنی مراسم اهدای تندیس حافظ. از شدت همین شوق بود که من یکی نرسیدم پرونده فیلم محبوب زندگی‌ام «آنی هال» وودی آلن را که برای نخستین شماره بعد از بازگشایی مجله نذر و نیت کرده بودم، به این شماره برسانم! چون قالب کار و حجم مطالب تألیفی و ترجمه‌یی را آن قدر بیش از زمانی که در اختیار داشتیم، گرفته بودم که سنگ بزرگ شد و ماند برای شماره بعدی. اما تمام این ویژگی‌ها به جای خود، بحکم

چیز دیگری است.

یکی از موقعیت‌های اثرگذار و از یاد نرفتنی فیلم کلیدی هم‌صحبتی‌هایم با معلم، جایی است که سِرِ توماس مور بعد از کنار رفتن از مقام صدارت اعظمی هنری هشتم (رابرت شاو) تمام اهالی خانه‌اش را گرد می‌آورد و می‌گوید دیگر نمی‌تواند آنها را نگه دارد و تنها می‌کوشد برای یکایک‌شان جای دیگری برای کار بیابد. ماتیو (کالین بلیکلی) که سرپیشخدمت اوست، همین جا و از جمله ساده و دوستانه سِرِ توماس که می‌گوید «دلم برات تنگ می‌شه مرد»، درمی‌یابد که سِرِ توماس همیشه می‌دانسته او اخبار خانه و تصمیم‌هایش را به بیرون درز می‌دهد. اما هرگز هیچ نشانه‌یی از این آگاهی‌اش نسبت به خیانتکاری ماتیو به دست نداده است. این صبوری و حوصله‌کردن در جایگاه عنصر محوری رفتار سِرِ توماس، همان قدر که بیننده را در طول فرآیند تماشای فیلم به رنج و زجر کشیدن وامی‌دارد، بعد از اتمام فیلم و رسوب و تأثیر چند ده ساله آن در ذهن و ضمیر هر بیننده‌اش، به پررنگ‌ترین ردی بدل می‌شود که از سلوک سِرِ توماس در ما به جا می‌ماند. آن هنگام که فیلم را می‌بینیم، از آن همه لحظه‌هایی که خودمان جان به لب می‌شویم و اگر جای سِرِ توماس بودیم، بی‌آن که طاقت تقیه و خودداری و انتظار داشته باشیم، بر خائینی چون ماتیو یا ریچارد ریچ (جان هارت) برمی‌آشفتم، به عصبیت دچار می‌شویم و دندان‌ها بر هم می‌فشریم. فیلم که تمام و تأثیر شخصیت «فراتر از واقع» سِرِ توماس که آغاز می‌شود، تازه درمی‌یابیم همین فرق او و هر آدم عادی است.

در تمام طول ماه‌های انتظار و طاقت معلم برای حل مشکل پرت و غیرجدی مجله که موجب توقف انتشار آن بعد از هفده سال شده بود، شخصاً همین روند رنج مداوم را تجربه می‌کردم. او نه تنها گردهمایی خداحافظی را با اهل دفترش برپا نداشت، بلکه حتی در این فاصله یک فیلم سینمایی بسیار پرکار به لحاظ تولید و کارگردانی به نام «آل» هم کار کرد که حاصلش خوشبختانه روی او و همه ما را سفید نگه

خواهد داشت. اما نفس این پایمردی در شرایطی که امکان ده‌ها تغییر وضعیت - شاید برای بقیه، بسیار هم وسوسه‌انگیز - از مهاجرت و زیر همه‌چیز زدن تا سازش و باز به شکلی دیگر زیر همه‌چیز زدن برایش وجود داشت، معادله پیشگویانه آن یادداشت من در همانندسازی‌هایی چند میان سِر توماس و این شیفته اصلیش را درست از آب درآورد. و حیرت‌آور این است که خودم از این پیشگویی دچار حیرتم. چون آن چه در این دوران گذشت، هیچ امیدی برای تداوم این پایمردی باقی نمی‌گذاشت.

حالا حاصل این انتظار پیش روی سینما و سینمادوست ایرانی است. از سینمای بی‌اختیار ایران که هر روز افساری تازه بر گردن باریکش می‌افکنند و محصولاتش را به سمتی می‌کشانند و امسال نتیجه این بازی(های) تازه را در جشنواره فجر به تماشا و تحمل خواهیم نشست، عذر می‌خواهم که فعلاً و به‌ناگزیر، چه این جا و چه در دنیای تصویر، به سینمادوست ایرانی و اصالت و پایمردی‌اش بیشتر بها می‌دهیم تا به هست و نیست خود این سینما.

پانوش:

*عنوان این مقاله نوعی بازی لفظی است با نام فیلم درخشان «همدلی با آقای انتقام» اثر پارک چان-ووک.